تار عنکبوت و دو نمایشنامهٔ دیگر

نشر بیدگل | Bidgol Publishing co.

نشر بیدگل

| تار عنکبوت و دو نمایشنامهٔ دیگر |
| یوجین اونیل |
| مترجم: یدالله آقاعباسی |
| ویراستار: سمیه پیربازاری |
| نمونه‌خوان: فریال رشیدی |
| تنظیم صفحات: مرجان نصرتی |
| مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |
| مدیر تولید: مصطفی شریفی |
| چاپ دوم | ۱۳۹۸ تهران | ۵۰۰ نسخه |
| شابک: ۸-۰۹-۶۴۰۱-۶۲۲-۹۷۸ |

| Bidgol Publishing co. | نشر بیدگل |
| تلفن انتشارات: ۱۷ ۱۷ ۴۲ ۲۸ |
| فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |
| تلفن فروشگاه: ۱۷ ۳۶ ۹۶ ۶۶ ، ۴۵ ۳۵ ۴۶ ۶۶ |

| bidgolpublishing.com |
| همهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |
| هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازهٔ رسمی از مترجم یا ناشر است.* |

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ‌شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست‌بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجهٔ آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازهٔ اجرای اثر را بدهند، به‌خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همهٔ آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفادهٔ بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

نشر بیدگل

فهرست

تارعنکبوت	۹
طناب	۳۵
فیلم‌بردار	۷۷

تارعنکبوت

نشر بیدگل

نشر بیدگل

شخصیت‌ها

رز توماس	Rose Thomas
استیو، پاانداز	Steve
تیم مورگان، دزد ولگرد	Tim Morgan
پاسبان	
دو پلیس لباس‌شخصی	

صحنه

اتاق‌خواب فقیرانه‌ای در طبقهٔ بالای ساختمان چندطبقه‌ای در محلهٔ فقیرنشین «ایست ساید» نیویورک.

کاغذدیواریِ اتاق کثیف است و از پارگی‌های آن رنگ روغن زیر آن پیداست. در عقب اتاق پنجرهٔ بازی است که از آن پلکان اضطراری دیده می‌شود. روی پلکان شیشهٔ شیری به چشم می‌خورد. طرف راست دری است که به راهرو باز می‌شود. طرف چپ کمد دست‌شویی با پارچ و قدح و خرده‌ریز اسباب آرایش زنانه است که روی آن پخش‌وپلا شده است. بالای آن آینهٔ ترک‌خورده‌ای روی دیوار آویخته است. میز و صندلی فکسنی‌ای وسط اتاق گذاشته‌اند. در گوشهٔ سمت چپ، نزدیک پنجره تختی است که کودکی روی آن خوابیده است.

اتاق را فقط چراغ گازی که نزدیک آینه است روشن می‌کند.

رز توماس، زن جوان سیاه‌گیسویی که به نظر سی‌ساله می‌رسد، اما در واقع بیست و دو سال دارد، روی صندلی نشسته و سیگار ارزان‌قیمت ویرجینیا می‌کشد. شیشهٔ آبجوی خالی و لیوان کثیفی روی میز کنار اوست. کلاه ارزان‌قیمت اجق‌وجقِ او که پَر مصنوعی دارد، نیز روی میز است. رز لباس پُرزلم زیمبوی

مُد روزی بر تن دارد. گوشواره، دستبند و چند النگو پوشیده که همگی بدلی هستند. چهرهٔ رنگ‌باخته‌اش، چهرهٔ آدمی در حال زوال است؛ و چشمان تب‌آلود و آشفته‌اش گود رفته‌اند. کاملاً افسرده به نظر می‌رسد. گرچه وقتی به تخت نگاهی می‌اندازد، حالت اشتیاق مادرانه‌ای به خود می‌گیرد. گاه‌گاهی سرفهٔ شدید و خشکی می‌کند که تمام تنش را تکان می‌دهد. پس از هربار سرفه‌کردن، دستمالش را به لب می‌برد و سپس وحشت‌زده آن را نگاه می‌کند.

زمان نمایش، نخستین ساعت‌های یک شب بارانی تابستانی است. صدای یکنواخت بارش باران بر کف حیاط پایین به گوش می‌رسد.

رز: (به صدای باران گوش می‌دهد و سیگارش را با خستگی روی میز می‌اندازد.) خدایا! چه شبیه! (به‌تلخی می‌خندد.) چه شانسی دارم! (ناگهان سرفه‌اش می‌گیرد؛ بعد برمی‌خیزد و به‌طرف تخت می‌رود، خم می‌شود و به‌ملایمت پیشانی کودک خفته را می‌بوسد. آنگاه برمی‌گردد و با بغضی در گلو) چه زندگی‌ای! طفلک بیچاره!

به‌طرف آینه می‌رود و چشم‌ها و گونه‌هایش را بزک می‌کند. آرایش به چهره‌اش حالتی مُرده می‌دهد. چشم‌های سرمه‌کشیده‌اش را سیاه‌تر می‌کند. به‌محض آنکه آرایش خود را تمام کرده و کلاهش را جلوی آینه بر سر می‌گذارد، در باز می‌شود و استیو شتابان وارد شده، در را پشت سر می‌بندد. کاملاً مشخص است که مست است. ظاهرش مثل پااندازان تازه‌کار است، لباس پُرزرق‌وبرقی پوشیده، ریزچشم، لب‌قیطانی و کوتاه‌قد است و تأثیر مواد مخدر و الکل در چهره‌اش هویداست.

(شتابان کلاهش را پایین روی کمد می‌گذارد و تا حدی ترسیده) سلام، استیو.

استیو: (با تمسخر او را ورانداز می‌کند.) عجب آشغال خوشگلی شدی! (می‌رود و روی صندلی می‌نشیند.) عین مُرده‌ها شده‌ی. یه‌کم رنگ بزن به صورتت و خوشحال باش! این‌جوری مث روح اونجا وایستادی، وحشت می‌کنم.

رز: (به‌طرف آینه می‌شتابد و بیشتر رژ می‌زند، سپس رویش را برمی‌گرداند.) نگا، استیو! بهتر نشد؟

استیو: بهتر؟ نع، اما می‌شه. (شیشهٔ آبجوی خالی را می‌بیند.) یه نوشیدنی بهم بده!

رز: می‌دونی که دیگه نیس. این همونیه که دیشب تهشو آوردی بالا.

استیو: (عصبانی و بدعنق) دروغ می‌گی! شرط می‌بندم بازم داری و همین دوروبرا قایم کرده‌ی. همیشه یه چیزیو از من قایم می‌کنی، باس دست از این کارِت برداری، می‌فهمی؟

رز: من هیچ‌وقت چیزیو از تو دریغ نکردم، خودتم اینو می‌دونی. (با عصبانیت) اگه منم مث بِسی بودم که اون‌جوری با دوستت جک تا می‌کنه، چی کار می‌کردی؟ اون‌وقت شاید می‌تونستی اعتراض کنی. اون می‌تونه هر وقت بخواد جکوول کنه، اونم اینو می‌دونه و مث چسب بهش چسبیده. توجه نمی‌کنی که چه‌جوری مث بعضیا که من می‌شناسم، دنبال هرکی که می‌بینه می‌افته. به‌خاطر اینکه می‌ترسه بِسی رو از دست بده، اون‌وقت تو اصلاً انگار نه انگار.

استیو: (با چاپلوسی و لحنی آشتی‌جویانه) اوه، خفه شو! با اون ضدونقیض گفتنت حالمو به‌هم می‌زنی. کی گفت من دنبال کسی افتاده‌م؟ (کین‌توزانه) فکر نکنم جک این‌قدر عقلش برسه که بفهمه بِسی سرش کلاه می‌ذاره، ولی من بهش می‌گم. و اگه تا حالا نفهمیده باشه، یه کتک حسابی می‌زندش.

رز: اوه، این کارو نکن! علیه بِسی چیزی نداری. تازه اونکه با تو کاری نکرده، کرده؟

استیو: نع، ولی اون باس حسابی ادب شه، همین. باس با جک روراست باشه. ما مردا باس هوای همدیگه رو داشته باشیم. اگه شما زنا دست‌به‌یکی کنین که همه‌چی رو از ما قایم کنین، باس چی کار کنیم؟

رز: (با آزردگی) از من نپرس، نمی‌دونم. مسخره‌س. (به‌شدت به سرفه می‌افتد.)

استیو: (اعصابش به‌هم می‌ریزد.) مرده‌شور! تمومش کن! عصبیم می‌کنه. دوایی چیزی بخور!

رز: (لب‌هایش را با دستمال پاک می‌کند.) خوردم، فایده نداره.

استیو: خب، پس یه کار دیگه بکن. چند ماه پیش بهت گفتم بری پیش یه دکتر، رفتی؟

رز: (عصبی، پس از مکث) نه.

استیو: خب پس، منو سرزنش نکن، تقصیر خودته.

رز: (مشتاق و ملتمسانه حرف می‌زند و کم‌کم اشک می‌ریزد.) گوش کن، استیو! بذار امشب بمونم خونه و برم دکتر. من مریضم. (به سینه‌اش اشاره می‌کند.) اینجام درد می‌کنه، انگار پُر از

آتیش باشه. گاهی سرگیجه می‌گیرم و همه‌چی هی دور سرم می‌گرده. گذشته از اون بارون می‌باره و من کفشام پُر از سوراخه. امشب هیشکی تو خیابونا نیس. باشه هم، به‌خاطر این سرفه‌ها از من می‌ترسه. دو دلار بهم بده و بذار برم دکتر دوا بگیرم. لطفاً، استیو، محض رضای خدا! وقتی خوب شدم، تلافی می‌کنم. اون‌وقت خیلی پول درمی‌آرم و همه‌ش مال تو. (سرفه‌هایش تشدید می‌شود.) من خیلی مریضم.

استیو: (برآشفته) دو دلار! فکر کردی من سرِگنج نشسته‌م؟

رز: ولی تو امروز صبح خیلی پول داشتی. همه‌شم من بهت دادم. غیر از اینه؟

استیو: (با اوقات‌تلخی) خب، حالا دیگه ندارم. می‌فهمی؟ همه‌شو تو کافهٔ تونی باختم و لختم کردن. یه پولِ سیاهم ندارم. (با خشمی ناگهانی) اگرم داشتم بهت نمی‌دادم. فکر کردی من خرم که ازت نگهداری کنم و مواظب باشم اون گاومیشا تیکه‌پاره‌ت نکنن و اون‌وقت تو خودتو بزنی به موش‌مُردگی و بچسبی به این اتاق؟ پول می‌خوای برو بیرون دربیار، همین!

رز: (خشمگین) پس حرفت همینه، آره؟ پس بذار منم بگم. دیگه ذلّه شدم از اینکه مدام پولامو بگیری و هیچی بهم ندی و مدام ازم سوءاستفاده کنی. حالا حالت خرابه، نشئه‌م هستی، از چشمات پیداس. خیال می‌کنی من پای کسی می‌مونم که همیشه تا خرخره خورده و کشیده؟ همچی می‌رم که نفهمی. خیلیا هستن که می‌تونم برم پیششون.